

چالش سکولاریسم و دین‌گرایی در مجلس اول

۳ تیر ۱۳۹۵ ساعت ۱۳:۰۷

در این دوره چهارصد ساله که از صفویه شروع می‌شود تا دوره ناصرالدین شاه، ما یک مثلث قدرت را می‌توانیم فرض کنیم که سه پایگاه قدرت را نشان می‌دهد: پایگاه قدرت سیاسی دربار، پایگاه قدرت اقتصادی بازار و پایگاه قدرت فرهنگی حوزه علمیه.

در مورد مشروطه، حتی در کوچک‌ترین مسائل آن، در کتابهای تاریخ اختلاف نظر وجود دارد. کلمه مشروطه از کجا آغاز شد؟ ضیاءالدین درّی اصفهانی، مدرس رشته فلسفه و مدیر یکی از مدارس تهران می‌گوید:

...یک روز طرف عصر، بنده با چند نفر در سفارت انگلستان ایستاده بودیم، درشکه شارژ دافر سفارت [کاردار] وارد سفارت شد. خانم شارژ دافر از درشکه پیاده شد و آمد توی سفارت و گفت: شما این جا برای چه جمع شده اید؟ یک روزه خوانی برگشت و گفت که ما عدالتخانه می‌خواهیم.

خانم شارژ دافر گفت: عدالتخانه چیست؟

گفت: ما یک مجلس عدالت می‌خواهیم.

خانم گفت: مجلس عدالت چیست؟

گفت: مجلسی که ریش سفیدان مان بنشینند و نگذارند حکام و سلاطین ظلم بکنند.

خانم گفت: پس شما یقین مشروطه می‌خواهید.

این اولین دفعه بود ما لفظ مشروطه را می‌شنیدیم، آن هم از دهان یک خانم انگلیسی.

گفت: بله ما مشروطه می‌خواهیم.

خانم شارژ دافر لبش را گزید و گفت: نه شما مشروطه نگوئید. ما مشروطه شدیم. کشیشها و سلاطینمان را کشتیم.

روضه خوان گفت: ما هم می‌کشیم هر کس که مخالفت کند و گر چه امام زمان مان باشد.

آن خانم خنده کرد و گفت: خوب است بکشید.

[ضیاءالدین درّی می‌گوید] من برگشتم و گفتم: ای سفیه احمق چرا این حرف کفرآمیز را گفتی؟ این حرف را چه کسی به تو القا کرد؟ مشروطه یا موافق با شریعت اسلام است، یا مخالف آن. اگر موافق اسلام باشد و کفرآمیز نباشد که امام زمان با آن مخالف نیست و اگر آن چه که آن خانم گفت مخالف اسلام است، چگونه طلب می‌کنی چیزی را که مخالف اسلام است؟

این مثال را زدم تا چند نتیجه بگیرم. کلمه مشروطه در زبانهای مختلف، معنای مختلف دارد. حتی در به کار بردن خود کلمه مشروطه اختلاف نظر است. مشروطه اوایل قرن بیستم، که حدود ۴۰۰ سال از دوره افول تمدن مسلمانان گذشته بود، اتفاق افتاد. دوران طلایی تمدن مسلمانها و اوج نمودار آن تا قرن ۱۲، ۱۳ و ۱۴ میلادی است. از آن به بعد، کم کم افول پیدا می‌کند تا قرن

بیستم. بر عکس نمودار تمدن غربیها یا اروپا، از رُنسانس از مینیموم آن حرکت می کند تا قرن بیستم به ماکزیموم می رسد. این جا تلاقی دو تمدن است که مشروطه در این تلاقی نابهنجار اتفاق می افتد. زمانی که آنها ۴۰۰ سال مسیر ماکزیموم را طی کرد و ایران ۴۰۰ سال مسیر مینیموم را طی کرد.

در این دوره چهارصد ساله که از صفویه شروع می شود تا دوره ناصرالدین شاه، ما یک مثلث قدرت را می توانیم فرض کنیم که سه پایگاه قدرت را نشان می دهد: پایگاه قدرت سیاسی دربار، پایگاه قدرت اقتصادی بازار و پایگاه قدرت فرهنگی حوزه علمیه. این سه قدرت هماهنگ با هم، پیش می روند. سه پایگاه قدرت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از دوره صفوی در همگرایی با همدیگر توانستند پتانسیل قدرت ایران را بالا ببرند، ولی در دوره ناصرالدین شاه این مثلث از هم می پاشد. ناصرالدین شاه به جای این مثلث همگرایی دربار، بازار و حوزه علمیه، بیشتر با سفارتخانه های انگلیس و روس یا با اتباع انگلیس و روس هماهنگ می شود. در اواخر دوره ناصرالدین شاه یک NGO دیگری هم وارد این چالش قدرت می شود و آن گروه های مخفی است که برخی از آنها فراماسون هستند. مجمع آدمیت را، در همین دوران، میرزا ملکم خان تأسیس کرد که ناصرالدین شاه آن را تعطیل و ملکم را تبعید کرد. از این جا به بعد کم کم یک قدرت سومی وارد آپوزیسیون علیه شاه می شود. از این به بعد، دیگر ما بازار، حوزه علمیه و این نهادهای جدید را داریم. آنها ابتدا انجمن های مخفی بودند که در آذربایجان تشکیل شدند و کم کم به شهرهای دیگر هم کشیده شدند. مشروطه در حقیقت برآیند مبارزه این سه پایگاه قدرت علیه نهاد دربار است. بعد از این که مشروطه پیروز نمی شود، ما مواجه با دسته بندیهای جدیدی در فضای سیاسی جامعه هستیم. آن دسته بندی سابق یعنی بازار، حوزه علمیه و انجمن های مخفی، از بین می روند. تقسیم بندی دیگری ظاهر می شود. برخی آن را تقسیم کردند به گروه روحانی و گروه روشنفکر. به نظر من دسته بندی خوبی نیست. این جور نیست که هر کس در دوران مشروطه در لباس روحانیت بوده است، حتماً دارای ایدئولوژی مثبت، یا ملی و یا دینی بوده و هر کس که روحانی نبوده، روشنفکر بوده، مثلاً وابسته و غرب زده. این دسته بندی خیلی غلط است. چون حداقل ما خودمان می دانیم که بعضی از روحانیون در آن دوره افراد مثبتی نبودند. ملک المتکلمین روحانی بود، تقی زاده هم اول روحانی بوده بعد لباسش را در آورده است و اختلافات دیگری هم که بین روحانیون بوده است. کما این که بعد از انقلاب هم، این اختلافها هست. در این سالهای بعد از انقلاب، ما برخوردیم به روحانیونی که به دادگاه ویژه روحانیت کشیده شدند و علیه آنان حکم صادر گردید. پس برویم سراغ دسته بندیهای دیگر:

تقی زاده، افراد و گروه ها را بعد از مشروطه این طوری دسته بندی کرده است: ما یک گروه آزادی خواه داریم که حدود ۲۰ نفر هستند. در مجلس، یک گروه معتدل داریم که حدود ۳۵ نفر هستند. حتی گفته چند نفر از آنها از تجار، چند نفر از آنها از اعیان و چند نفر از آنها از علما هستند و دو نفر هم شاهزاده هستند و چند تا هم از اصناف. بعد راجع به ۶۰ نفر صحبت نمی کند که به نظر می آید این عده را جزو گروه های بی طرف حساب می کند که نه آزادی خواه هستند از دید تقی زاده و نه معتدل؛ بلکه به نوعی نقشی در اختلاف شدید این دو گروه با هم ندارند.

محمد تقی بهار، در کتابش دسته بندی می کند به طرفداران استبداد و طرفداران مشروطه. من فکر می کنم این دسته بندی هم درست نیست، چون این طور نبود که هر کسی که با مشروطه تا آخر مخالفت کرده، حتماً طرفدار استبداد بوده است. یک دسته بندی دیگری هم هست که به چهار گروه تقسیم کردند: سنت گرا، میانه رو، ترقی خواه و رادیکال و چهارم افراطی. اما حالا چرا این دسته بندیها مهم است، به دلیل این که بالاخره در مشروطه نیروهای مختلف، چالشهای متعددی با هم دارند. از همان زمانی که تحصن در قم و تحصن در سفارت انگلیس، همزمان شکل گرفت، این اختلاف خودش را نشان می دهد. نه به این معنی

که هر کسی که در تحصن سفارت انگلیس است، وابسته، غرب زده و فراماسون و سکولار است و هر کس که در تحصن قم است دین گرا است. ولی در هر صورت این اختلاف به عنوان یک موضوع جدی در مشروطه است.

بعداً وقتی که مجلس هم می خواهد افتتاح بشود، قرار می گذارند که این رویداد در روز نیمه شعبان باشد. گروه سکولار - البته اسم آن را من می گذارم گروه سکولار - می گویند نباید مجلس، آغازش که یک جشن ملی است، با یک جشن دینی در هم آمیخته شود، پس مجلس روز نیمه شعبان نباید آغاز شود. به همین دلیل چند روز بعد مجلس را افتتاح می کنند. بعد قانون اساسی را می خواهند بنویسند، دست به ترجمه زدند و با استفاده از قانون اساسی بلژیک و نروژ، آن را نوشتند. می دانید انگلیسیها قانون اساسی مدونی ندارند، تا همین الان هم نداشته اند. آن زمان می خواستند از قانون اساسی انگلستان ترجمه کنند، ولی چون انگلستان قانون اساسی نداشت از مشابه آن استفاده کردند که بلژیک و نروژ بود. این حاکی از همان نگاهی بود که ملکم داشت. او قبلاً گفته بود که حتی ساختار و فلسفه سیاسی آن را باید از اروپاییها بگیریم. این قانون اساسی تصویب شد. بعد می دانید که اعتراض بلند شد که این قانون اساسی با فرهنگ ایران سازگار نیست. وقتی متمم قانون اساسی بنا شد تصویب بشود، باز این اختلاف سکولاریزم و دین گرایی به شدت آشکار شد. می دانید در باره این پیشنهاد که پنج نفر از علما نظارت بکنند بر مصوبات مجلس که مبدا با اصول دینی و اخلاقی مغایرت داشته باشد، بحث جدی پیش آمد. تقی زاده می گفت اگر ما حق علما را منحصر کنیم به ۵ نفر، بقیه حقوق شان از بین می رود، پس نباید به پنج نفر بسنده کنیم و باید همه علما حق نظر داشته باشند. در حقیقت می خواست از تصویب این متمم، خصوصاً از بند دوم آن، جلوگیری کند. البته برخی از علما هم، با پیشنهاد شیخ فضل الله نوری مخالف بودند. از جمله خود آقای طباطبایی مخالف بود و می گفت همین که علما در مجلس باشند، کافی است. دیگر نیازی نیست بیرون از مجلس پنج نفر ناظر باشند. این همان اختلافی است که من عرض می کنم. این طور نیست که همه علما، در مسائل مختلف مشروطه اتفاق نظر داشتند. به هر صورت متمم تصویب شد. این بند، یا ماده ۲ متمم قانون اساسی، که چالش جدی درباره آن در مجلس اول صورت گرفت، تصویب شد.

البته موارد دیگری هم از این اختلاف سکولاریزم و دین گرایی وجود دارد از جمله راجع به بسیاری از قوانین که وقتی در مجلس اول بحث می شد، اختلاف سکولاریزم و دین گرایی نمود پیدا می کرد. بحث رشوه، بحث آزادی مطبوعات، بحث تساوی حقوق که من فکر می کنم راجع به اینها باید مقاله جداگانه ای نوشته شود.

آدرس مطلب :

[ل-او-مجلس-گرایم-دین-سکولاریزم-چالش/۲۱۰۷۵/](https://www.cafetari.kh.com/news/۲۱۰۷۵/چالش-دین-سکولاریزم-چالش/)